

# هَبِل

سید حسن نوع پسند

نخستین کسی که در آن خانه بت‌ها نهاد عمر و بن لُحی بود که با زور ریاست مکه و تولیت کعبه از جرهمیان و اولاد اسماعیل گرفته و دین ابراهیم را به بت‌پرستی برگردانیده است پس از آنکه در مکه سرور قوم خود شد و کارهای خانه به دست او افتاد به شهر «بلقا» واقع در شام رفت، و مردمی را دید که بت‌ها می‌پرستیدند، و درباره آنها از ایشان پرسید بدو گفتند اینها خداوندانی‌اند که ما آنها را به صورت هیکل‌های علوی و صور انسانی درآورده‌ایم و از آنها یاری می‌خواهیم و به ما یاری می‌کنند و آب می‌جوییم ما را سیراب می‌دارند و شفا می‌خواهیم، ما را شفا می‌دهند؛ آن را پسندید و بتی از بت‌های ایشان را خواست، به وی «هَبِل» را دادند و به مکه آورد و در کعبه جای داد و با او «اساف»، و «نائله» به شکل زوجین (زن و شوهر) بودند و مردم را به ستایش و نیایش آنها دعوت کرد که آنها را نزد خدای تعالی شفیع قرار دهند.<sup>۱</sup>

او موضوع اعتقاد بقیامت و زنده‌پس از مرگ را، انکار می‌کرده و این شعر را در این باره گفته است:

حیوة ثم موت ثم حشر  
حدیث خرافة یا ام عمرو

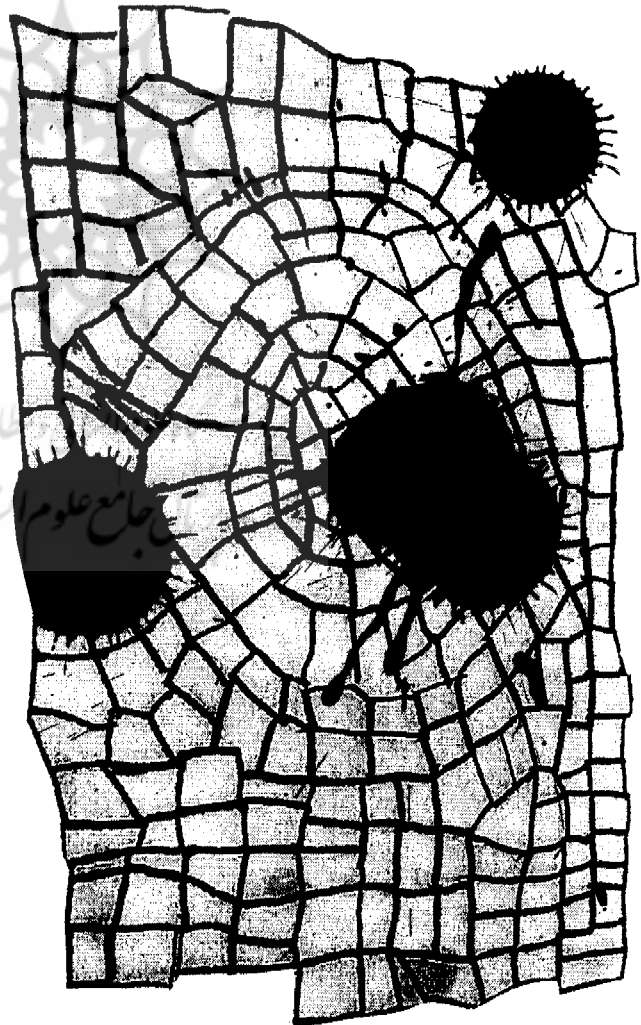
یعنی زنده بودن و مردن و پس از آن در قیامت زنده شدن، عقیده خرافی است.<sup>۲</sup>

آنگاه عمرو به ساحل جدّه آمد، و بتان و دُ و سَواع و یَعوث و یَعوق و نَسر را از زیر خاک برآورد، و برداشت و به تهامه برد و چون موسم حج فرا رسید، عرب را یکسر به پرستش آنان بخواند.

و دُ و سَواع و یَعوث و یَعوق و نَسر مردمانی صالح و شایسته که همه در یکماه بمردند و خویشان ایشان بر مرگشان سوگوار بودند پس مردی از بنی قایل به ایشان گفت: آیا می‌خواهید پنج پیکره (صنم) بر مثال ایشان بسازم جز اینکه نتوانم در آن (اصنام) روح بدمم؟ گفتند: آری! پس پنج پیکره به صورت آنان بتراشید و در جایی نمایان برای ایشان نصب کرد.

پس می‌آمدند بدیدار اصنام برادر و عم و عموزاده خویش و او را تعظیم و تکریم می‌کردند و گرد او می‌گشتند با گذشت سه قرن، گفتند پیشینیان ما این اصنام را گرامی نمی‌داشتند مگر از این رو که از آنان امید شفاعت نزد پروردگار داشتند پس به پرستش آنان پرداختند و کارشان بزرگ و کفرشان بالا گرفت.<sup>۳</sup>

اما سرگذشت آن بت اعظم هبل که از عقیق سرخ بر صورت انسان ساخته شده در درون کعبه چه بوده است به ظن راقم سطور که با الهام دریافته رابطه رموزی بین هبل



و هابیل وجود دارد اما در فرهنگ لغت عرب زبانان اثری که دلالت بر اشتقاق هیل از هابیل باشد ندیده است.

در سوره مائده قصه هابیل و قابیل پسران آدم را می‌خوانیم زمانی که خدای تبارک و تعالی از آنها قربانی خواست. هابیل دامدار بود و قابیل بزرگر بود هابیل در رمه بگشت شتر فربه‌ی بیاورد و قابیل از زراعتش دسته گندم پوسیده بیاورد و علامت قبول صدقه و قربان آن بود که آتشی از هوا می‌آمد و آن را می‌ربود آتش فرو آمد و شتر هابیل برود و گندم پوسیده قابیل آنجا بماند، از روی مادر و پدر و برادر خجخل شد و کین برادر در دل گرفت. به هابیل گفت من ترا می‌کشم، گفت: چرا؟ گفت قربان ترا پذیرفتند و قربان مرا نپذیرفتند.<sup>۴</sup>

هابیل گفت اگر دراز دستی کنی که مرا بکشی نه به سوی تو دست دراز نکنم تا تو را نکشم من از خدای جهانیان می‌ترسم. من می‌خواهم که تو گناه من و گناه خودت را هر دو دست برداری و از مردم دوزخ باشی که این جزای ستمکاران است پس نفس اماره او را وادار بکشتن برادر کرد و او را کشت و از آن کار زیان‌کار شد قابیل از ترس پدر بگریخت و هابیل را گرد جهان حمل می‌کرد و نمی‌دانست با جسد برادر چه کند. قصه را از زبان شیرین مثنوی معنوی دنبال می‌کنیم:

کندن گوری که کمتر پیشه بود  
کی ز فکر و حمله و اندیشه بود  
گر بدی این فهم مر قابیل را  
کی نهادی بر سر او هابیل را  
که کجا غائب کنم این کشته را  
این بخون و خاک در آغشته را  
دید زاغی زاغ مرده در دهان  
برگرفته در هوا گشته پران  
از هوا زیر آمد و شد او بفن  
از پی تعلیم او را گور کن  
پس به چنگال از زمین انگیخت گرد  
زود زاغ مرده را در گور کرد  
دفن کردش پس پوشیدش بخاک  
زاغ از الهام حق بد علمناک  
گفت قابیل آه شه بر عقل من  
که بود زاغی زمن افزون بفن  
عقل کل را گفت ما زاغ البصر  
عقل جزوی می‌کند هر سو نظر  
عقل ما زاغست نور خاصگان

عقل زاغ استاد گور مرده دان  
جان که او دنباله زاغان برد  
زاغ او را سوی گورستان برد  
هین مرو اندر پی نفس چو زاغ

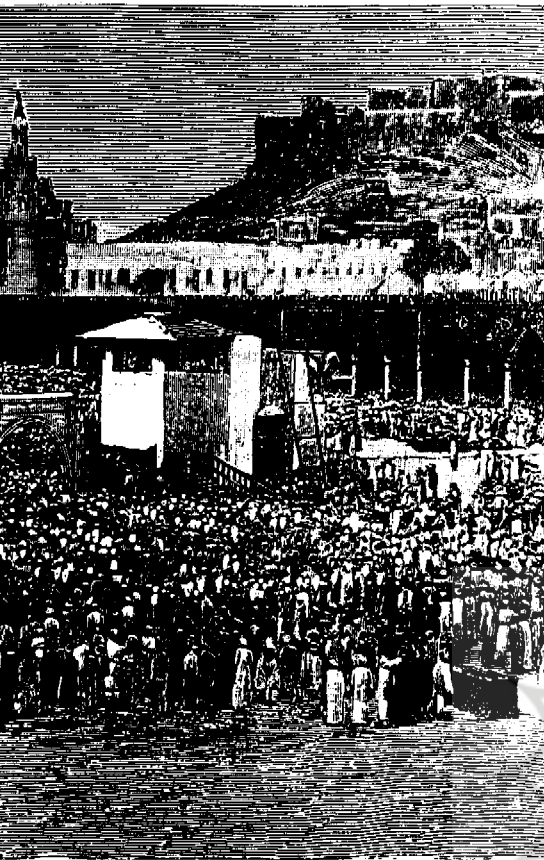
کو بگورستان برد نی سوی باغ<sup>۵</sup>  
چون آن آیت الهی کلاغ را بدید متحیر و سرگشته و از  
روی حسرت افسرده و نادم گشت. زبان حال قابیل و  
قابیلیان در این شعر ادگار آلن پو منعکس شده است:

نبودستی روزی که توانستی مرا دل بندی  
لیک آنک به گاه زیستن به کینه‌اش را نی  
به گاه مرگ بی‌گمان به مهرش خوانی<sup>۶</sup>

آنگاه بتی از شمایل برادر ساخت بنام هیل، و یادگاری  
برای بنی قابیل به ارث گذاشت او دو خیانت به برادر کرد  
اول بر اثر حسادت او را کشت و دوم اینکه، صالح‌پرستی  
را جایگزین خداپرستی کرد و از آنجا بر اثر انحراف و  
فساد شیطانی بت‌پرستی را در میان بنی آدم مرسوم کرد و  
در تحت شعار دفاع از انسان صالح و رحیم و بامروت و  
مشفق نیاتش را پنهان کرد از سنت انسان شیطان‌صفت  
است که در گفتار، نیک گفتار اما در عمل زشت کردار  
می‌باشد برعکس آنچه شعار می‌دهد عمل می‌کند.

او اولین سنگ بنای انسان‌پرستی را گذاشته است در  
حکومت قابیل مرده انسان صالح بهتر از زنده اوست و با  
دمیدن روح خویش در بت هیل هرگونه دخل و تصرفی را  
به نام هابیل تمام می‌کند.

بت اعظم هیل در بین‌النهرین نمرودیان و مصر فراعنه  
عصر اساطیر توسط وارثان هابیل شکسته شد اما در  
سرزمین یونان عصر پریکلس با سقراط و افلاطون بانیان  
عصر متافیزیک دوباره احیاء شد و رنگ و شکل آیین  
فلسفی بخود گرفت. سقراط بگمانش با نیشخندش<sup>۷</sup>  
همچون خرمگسی انسان عصر اساطیر و خدایان را از  
خواب غفلت و رویایش بیدار می‌کند و هوشیار به شعائر  
آیین فتوت و جوانمردی (Paideia) با فضایل چهارگانه  
حکمت، عفت، شجاعت، عدالت می‌نماید و جانش را بر  
سر دفاع از آن می‌بازد و اولین شهید صدر تاریخ فلسفه در  
محراب هیل می‌شود سقراط در دفاعیه‌اش بزرگ‌ترین  
سعادت در خور شأن آدمی می‌داند که هر روز درباره  
فضیلت و ایسکه فضیلت شامل چه چیزهاست و  
بازشناختن آن از ردیلت بحث کند اما این چگونه فضیلتی  
است که در تمام عصر هلنی به آن اندیشیده نشده است.  
رسم و آیین هیل به صورت هومانیتاس<sup>۸</sup> از برخورد



فرهنگ متأخر یونانی با فرهنگ رومی ظاهر می‌شود که هومانیتاس ترجمه لاتینی (Paideia) یونانی است. هوموهو مانوس<sup>۹</sup> انسان شریف با فضیلت خودش در مقابل هوموبار باروس<sup>۱۰</sup> یعنی انسان بربر می‌گذارد. هوموهو مانوس اینجا رومی است که به ویرتوس<sup>۱۱</sup> رومی متعالی شده است.<sup>۱۲</sup>

در تعالیم سیسرون و سنکا اخلاق عملی رواقیون و مفهوم هومانیتاس انسان جوانمرد با ویرتوس یعنی با فضایل چهارگانه سقراط و افلاطون منعکس شده است. ویرتوس شخصیت انسان رومی است که کلمه شخصیت (پرسونا)<sup>۱۳</sup> از ریشه یونانی و رومی گرفته شده یعنی نقاب و بازیگر، پرسونا در اصل اصطلاح نمایشی است در قدیم کار بازیگر تئاتر عبارت بود از به چهره گرفتن ماسک بر روی چهره حقیقی به منظور پنهان نمودن قیافه و ظاهر خود، در این صورت تماشاگر چهره حقیقی بازیگر را تشخیص نداده و امکان شناسایی وی در صحنه تئاتر میسر نمی‌بود، هنرپیشه بخوبی می‌توانست سلوک و رفتار پرسوناژ مورد نظر را کاملاً تقلید نماید و تمام خصوصیات و مشخصات پرسوناژ اصلی را نمایان سازد. اولاد قابیل با ماسک هاییل متصف به ویرتوس هومانیتاس چهره حقیقی خود را پنهان کرده و با لبخند و عنایت ایزد بانوی بخت [bona dea] جاه و جلال و حکومت دنیوی بر فرزندان هاییل را نصیب خود می‌کردند.

بود. و سه تیر دیگر برای من (ابن کلبی) تفسیر نشده است که نشان از چه داشت (و برای چه بود)؟

پس چون ایشان را در کاری خصومتی روی می‌داد یا آهنگ سفری، و یا مهمی دیگر می‌کردند، نزد «هایل» می‌آمدند و با تیرها داوری می‌خواستند. پس هر چه درمی‌آمد، آن را به کار می‌بستند و به آن تن در می‌دادند. و نزد هیل بود که «عبدالطلب» درباره پسرش «عبدالله» با آن تیرها قرعه زد. و همان «هایل» است که ابوسفیان پسر حرب چون روز جنگ احد پیروز شد خطاب به او گفت: اعل هیل! «عالی باش ای هیل» ای علاءینک! «دینت بلند باد هیل»<sup>۱۸</sup> که همه این به دولت توست.

ابوسفیان نیات باطنی و اغراض دنیوی هومانیتستی خود را تحت لوای دین هیل برای فرزندانش آشکار می‌کند یا بنی امیه! تلقفوها تلقف الکره، اما والذی یحلف به ابوسفیان لاجنه و لانار، مازلت ارجوها لکم ولتصیرن الی ابنائکم ورارثه. ای بنی امیه! خلافت را چون توپ به یکدیگر پاس دهید و نزد خود به ارث نهید هان سوگند به آنکه ابوسفیان به او سوگند می‌خورد نه بهشتی در کنار است و نه دورخی. در حکومت ظلم و جور خاندان

آنطوری که در اندرزگران رومی به ویژه سنکا<sup>۱۴</sup> سیسرون<sup>۱۵</sup> هومانیتست باستان در کتاب خود مباحثات توسکولی<sup>۱۶</sup> می‌گوید: اگر تشنه «ویرتوس» باشیم و به انگیزه این تشنگی و بدون توجه به کسب افتخار و جاه عمل کنیم به اغلب احتمال در تحصیل جاه و افتخار نیز کامیاب خواهیم شد به شرط آنکه بخت به رویمان لبخند بزند چرا که افتخار و جاه در واقع پاداشی است که به «ویرتوس» تعلق می‌گیرد.<sup>۱۷</sup>

باز برمی‌گردیم به سرزمین وحی مکه، «هایل» درون کعبه قرار داشت، و روبروی آن هفت تیر (= قدح) نهاده شده بود که بر اولی از آنها نوشته بودند: «صریح» و بر دیگری «ملصق».

پس هرگاه در پاکی نژاد نوزادی شک کردند، نخست او را هدیه تقدیم می‌داشتند، وزان پس با تیرها فال می‌زدند. و هرگاه «صریح» برون آمدی، نوزاد را پاکزاد شمردندی، و اگر ملصق می‌آمدی، او را طرد کردند. و از آن هفت، تیری به نام مرده، و تیری به نام نکاح نشاندار

قرون وسطی کاتولیک سر داده می‌شود همچنین هوموم رومانوس «انسان شریف رومی» رنسانس در مقابل هوموبارباروس «انسان بربر» قرار می‌گیرد.<sup>۲۰</sup>

لرد بایرون در قطعه رم می‌سراید:

اوه رم! کشورم! شهرستان جان!

و در مداحی تاریخ ظهور و سقوط امپراطوران رومی [اسکپیوس، تیبیر، بروتوس]<sup>۲۱</sup> به وسیله بریران و خرابه‌ها و آثار بجا مانده از کاخ‌ها و معابد و قبور قهرمانان با آه و تأسف مرثیه‌سرای می‌کند و تاریخ رم را آیینه عبرت قرار می‌دهد:

اینجا نتایج اخلاقی از همه قصه‌های انسانی است.

اما این همان تکرار نمایش گذشته است،

اول آزادی، و سپس شکوه و جلال، ثروت، فساد و

تباهی - نهایتاً زمانی که از بربریس شکست می‌خورد و

تاریخ، با تمام حجم عظیمش، فقط یک صفحه دارد .

این بهترین نوشته بدور از کلمات اینجاست! جایی که

جلال حکومت جبارانه این چنین همه گنجینه‌ها، همه

خوشی‌ها و لذایذ را اندوخته است، که چشم و گوش،

قلب، جان باید بجوید، زبان پرسد، تقرب جوید.<sup>۲۲</sup>

ماکیاولی<sup>۲۳</sup> فرزند صادق و خلف قایل نیت نهایی

روش سقراط و افلاطون و رواقیون روم باستان در تحت

لوی فضایل چهارگانه [حکمت، شجاعت، عفت، عدالت]

را آشکار می‌کند هدف از شهریار فیلسوف تا شهریار

ماکیاول تحقّق ردایل قایلی زیر نقاب فضایل هایلی صرفاً

جهت جاه و شرف و افتخار دنیایی می‌باشد. در کتاب

شهریار فصل هجدهم چگونه شهریاران بر سر پیمان

بایستند پس بر شهریار واجب نیست که همه صفات

سابق‌الذکر [فضائل معموله] را دارا باشد اما بسیار واجب

است که در ظاهر بدان‌ها آراسته باشد ضعف ویژه

شهریاران و پرتووزو<sup>۲۴</sup> آمادگی ایشان است برای هر کاری

که ضرورت ایجاد کند خواه آن کار منطبق با فضیلت باشد

یا ردیلت به منظور رسیدن به بالاترین هدف‌های خویش.

شهریار نوحاسته، غالباً ضروری است که برخلاف

راستی و برخلاف محبت برخلاف انسانیت و برخلاف

دین رفتار کند اگر بخواهد حکومت خویش را پابرجا نگاه

دارد شهریار نه تنها باید پای‌بند فضیلت‌های متعارف به

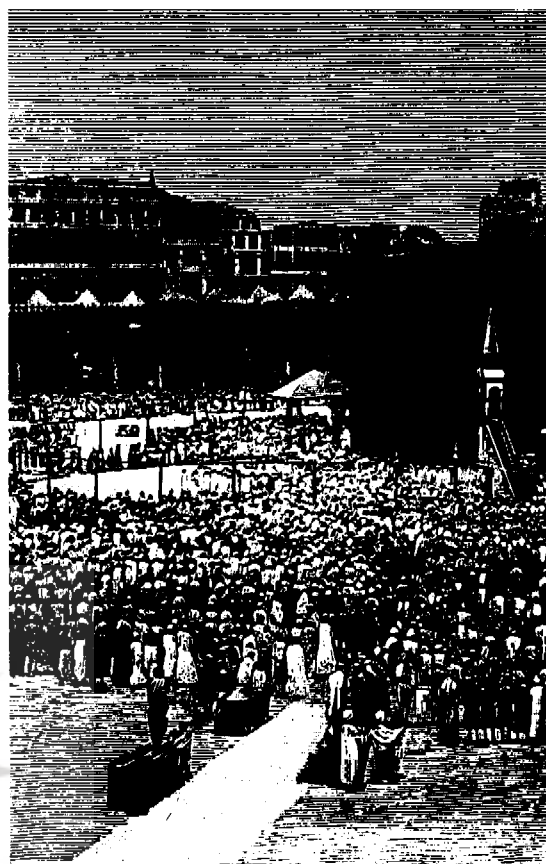
نظر برسد، بلکه باید تا حد امکان واقعاً نیز چنین باشد و

هر گاه بتواند، به راه صواب برود تنها هنگامی که ضرورت

ایجاب کند از فضایل روی برتابد سپس ادامه می‌دهد:

شهریار مجسمه رحسم، درست قولی، شهامت،

مهربانی و دیانت است هیچ صفتی بهتر از صفت دیانت



ابوسفیان و بنی‌عباس هومانیت‌های اسلامی صالحان وارث خون هایلی همچون عطار دین حقیقی ضد هومانیتی خود را تقیه می‌کردند و در ظاهر تظاهر به دین هبل پرستان می‌کردند در این دوره نماز و روزه و ذکات و خمس و حج قایلان قابل قبول نیست همچنان‌که فدیة قایل پذیرفته نیست.

دین عباسی چو کردند آشکار

خلق بگرفتند اندر وی قرار

من طریق شرع پنهان داشتم

ظاهر خود را چو ایشان داشتم

باطن من بر طریق شاه بود

ظاهرم بر دین عباسی نمود

بعد از آن گفتم که ای عطار حیف

کز جهان رفتی تو بی‌گفتار حیف

گفتم این مظهره که تا اهل یقین

خود بدانندم که ره بردم بدین<sup>۱۹</sup>

ندای اعل هبل در قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی توسط بنی

قایلیل در لباس هومانیت‌های ایتالیایی متمایل به تجدید

عهد و میثاق با یونان و روم باستان بر اثر تعارض و تضاد با





نیست که شه‌ریار متصف بدان باشد و برای شه‌ریار حیسی لازمست که همه کس بدانند شه‌ریار دارای این صفت می‌باشد یعنی متدین است چونکه معمولاً قضاوت مردم در چشم‌های آنها هست نه در دستشان، زیرا که توده مردم فریفته ظاهرند شه‌ریاری که فریب می‌دهد همیشه کسانی را خواهد یافت که اجازه فریب خوردن بخود بدهند.<sup>۲۵</sup> هدف عمده ماکیاولی در اینجا، یادآوری اساسی‌ترین تکلیف شه‌ریاران به ایشان است می‌نویسد: «شه‌ریار خردمند نباید نگران ن‌کوهش از بابت رذیلت‌ها باشد که بدون آنها قادر به حفظ مقام خویش نخواهد بود» در مباحث<sup>۲۶</sup> مانند شه‌ریار، با کنایه و تعریض به هومانیت سیسرون و ردّ ارزش‌های مندرج در آن بیان می‌شود سیسرون در تکالیف اخلاقی گفته بود که وقتی رومولوس<sup>۲۷</sup> به این نتیجه رسید که «بیشتر به مصلحت او

است که به تنهایی فرمان براند»، بنابراین برادر خویش را کشت، و مرتکب جنایتی نابخشودنی شد و دفاع وی از اقدامش «نه به هیچ روی معقول بود و نه کافی»<sup>۲۸</sup> ماکیاولی، به عکس می‌گوید که هیچ عقل دوراندیشی هرگز کسی را به جهت هیچ عمل غیرقانونی که برای استقرار سلطنت یا نظام جمهوری انجام شده باشد تقبیح و تشنیع نمی‌کند او برادرکشی رومولوس را مثال می‌زند و ادعا می‌کند که گرچه نفس عمل، وی را در معرض اتهام قرار می‌دهد، ولی نتیجه آن او را تبرئه می‌کند. عمل وقتی مانند کار رومولوس خوب باشد همیشه موجب برائت عامل می‌شود، زیرا آنکس باید تقبیح شود که برای ویرانگری دست به خشونت و زور می‌برد نه آنکه به منظور اصلاح و به‌کرد، خشونت می‌ورزد.<sup>۲۹</sup>

انسان گرگ انسان است<sup>۳۰</sup> یک فضیلت مدنی است اگر منتهی به شرف و افتخار شود اگر هابیل دامدار به دست قایل کشاورز کشته شد. نفس عمل نه به خاطر تمنیات نفسانی بوده بلکه به خاطر نجات تمدن بشری بوده است و نتیجه عمل قاتل را تبرئه می‌کند. برتراند راسل در مقاله تمدن غرب می‌گوید:

اما گله و رمه روسای قوم تأثیر قابل ملاحظه‌ای در مذهب یهود داشت و از طریق آن در مذهب مسیح تأثیر نمود قصه هابیل و قایل داستانی است تبلیغاتی که می‌خواهد نشان دهد شبان پارسا‌تر از برزگر است مع‌الوصف تا ازمنه جدید تمدن به طور عمده و بیشتر متکی بر کشاورزی بود.<sup>۳۱</sup>

بت‌سازان هومانیتستی دوره رنسانس تندیس «انسان صالح» هُبل را از نو تراشیدند. میکل آنژ پیکره‌اش را حجاری کرد توماس مور معمار پیکره اجتماعیش و در راه تحقق جامعه ایده‌آلی<sup>۳۲</sup> دین و آیین هیل شهید شد.

ماکیاولی طراح پیکره سیاسی‌اش با دمیدن روح ویرتو<sup>۳۳</sup> در شه‌ریاران و شه‌روندان جهت مجد و عظمت مدینه شد دکارت انانیت و وجودش را اثبات کرد. هگل سیر نیهیلیستی روان مطلق را در پایان تاریخ دعوت از پرستش رب صالحین (خدای مسیح) به صالح‌پرستی (مسیح‌پرستی) بشارت می‌دهد و در این صبیوروت و بشرشدگی<sup>۳۴</sup> اوصاف لاهوتی، انسان مسیحی به آزادی و خودآگاهی مطلق می‌رسد و در قرن هجدهم عصر روشنگری مدافع انسان صالح رحیم و بامروت با شعار اعلامیه جهانی حقوق بشر آزادی، برابری، برادری بدون اعتصام به مبدأ خیر و باقیات صالحات شدند و میشل فوکو<sup>۳۵</sup> آخرین بانگ نیچه «خدا مرده است» را «انسان

مرده است» تعبیر و تفسیر می‌کند همچنین صالح بدون فیوضات و امدادهای غیبی و مبدأ خیر طالع می‌باشد.

صالح و طالع به صورت مشتبه دیده بگشاکه توگردی منتبه<sup>۳۶</sup>

آنکه چون رسول خدای مکه را فتح کرد و خانه کعبه را از بت پاک کرد.

آن بت مهین هبل را بر زور در کعبه نهاده بودند چنانکه از همه شهر او را می‌دیدندی و می‌پرستیدندی علی(ع) بر دوش پیغامبر(ص) بالا رفت و دست بزد و آن بت را فرو افکند<sup>۳۷</sup> در آخرالزمان مهدی موعود (عجل) پای مبارکش را بر شانه اولیای خود خواهد گذاشت و هبل بت نفس و مجسمه آزادی بنی‌قایل و ساخته دست آنها را بر زمین خواهد کوفت تا انسانیت را از نفس‌پرستی آزاد گرداند و شعارش مقابل شعار ابوسفیان‌های زمانه - الله اعلمی<sup>۳۸</sup> و اجل «جاء الحق و زهق الباطل، ان الباطل كان زهوقاً».

#### پانوشت‌ها:

۱. الملل و النحل، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، ترجمه سیدمحمد رضا جلالی نائینی.
۲. نه‌ایه الارب فی‌الخبار العرب.
۳. هشام بن کلی، کتاب الاصنام.
۴. آیه ۲۶ لغابت ۳۰

۵. دفتر چهارم مثنوی معنوی آموختن قایل حرفه‌گورکنی از زاغ.  
6. The days have never been when thou couldst love me - but her whom in life thou didst abhor, in death thou shalt adore.

7. Irony.
8. Humanitas.
9. Homo Humanus.
10. Homo Barbarus.
11. Virtus.
12. Der Homo Humanus Setzt Sich Dem Homo Barbarus Entgegen. Der Homo Humanus ist Hier der romer, Der die Romische Virtus Erhoht [Martin Heidegger, Brief Uber Den Humanismus].
13. Persona.
14. Seneca.
15. Cicero Tusculan Disputations.
16. Cicero, Tusculan Disputations.

۱۷. هشام بن کلی، الاصنام.

۱۸. مظاهر العجایب، فریدالدین عطار نیشابوری

19. Auch Der Homo Romanus Der Renaissance Steht in Einem Gegensatz Zum Homo Barbarus [Martin Heidegger, Brief Uber Den Humanismus].

20. Scipios, Tiber, Brutus.

21. Lord Byron, Rome.

22. Machiavelli.

۲۳. Virtuoso مشتق از Virtu.

۲۴. برگرفته از کتاب ماکیاولی نویسنده کوئنتین اسکتیر Quentin Sdiner، ترجمه فولاند.

25. Discorsi.

26. Romulus.

27. Cicero, on Moral Obligation.

۲۸. برگرفته از کتاب ماکیاولی نویسنده کوئنتین اسکتیر Quentin Sdiner، ترجمه فولاند.

29. Thomas Hobbes: Homo Homini Lnpus.

۳۰. برگرفته از کتاب در ستایش فراغت، ترجمه ابراهیم یونسی [In Praise of Idleness].

31. Utopia

32. Virtua.

33. Humanisierung.

34. Michel Foucault.

۳۵. مثنوی معنوی مولوی.

۳۶. قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری مشهور به سور آبادی به اهتمام یحیی مهدوی.

